

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هرمان پلویا  
ترجمه و تلخیص: خ. طه‌وری  
فرستنده: علی مشرف  
۱۵ اگست ۲۰۲۰

## چنگ اندازی به اوروآسیا

فصل دوم

هیتر از دستور کار «مک‌کیندر» الگوبرداری می‌کند

«حرکت نوین ژرمن‌ها تنها با پشتیبانی انگلستان می‌تواند آغاز گردد.»  
(آدولف هیتر، نبرد من)

اتحاد مثلث (یعنی: بریتانیای کبیر، فرانسه و روسیه) اطمینان داشت که المان از آغاز جنگ در اواخر جولای ۱۹۱۴ تا عید کریسمس همان سال وادار به تسلیم خواهد شد. ولی چون این واقعه صورت نگرفت و شرکای اتحاد مثلث بزودی به مرز توانائی خود رسیدند، در دسمبر ۱۹۱۴ از بانکدار امریکائی «هنری پومروی دیویسن» درخواست کمک کردند.

\*\*\*\*\*

در این بین ستاد کل المان نیز به نوبه خود راه‌های غیرمعارفی انتخاب کرد

تا روسیه را از اتحاد مثلث خارج کند. المان از فن‌آوری تغییر رژیم استفاده کرد. افراد شدیداً محافظه‌کاری چون جنرال «هیندنبورگ» و جنرال «لودندورف» به بلشویک‌ها کمک کردند تا در روسیه پیروز شوند. آن‌ها ولادیمیر ایلیچ لنین، مغز متفکر یک گروه کوچک از سوسیال‌دمکراسی روسی را از تبعیدگاه مطبوع خود در زوریخ سوار یک واگن قطار خطوط راه‌آهن رایش کردند و واگن را پلمب نمودند و با پول نسبتاً زیادی از طریق المان و اسکاندیناوی به سنت پترزبورگ که امروز پتروگراد نام دارد، اعزام نمودند. آنتانت قبل از آن به سرنگونی تزار کمک کرده و «الکساندر کرنسکی» را مصدر کار کرده بود. ولی از آنجا که این دولت نتوانست برای مردم از جنگ خسته روسیه صلح به ارمان آورد، اکنون لنین با خواست خود برای صلح بی‌قید و شرط مورد استقبال مردم قرار گرفت و انقلاب اکتوبر بی هیچ مقاومتی پیروز شد.

\*\*\*\*\*

حال بازگردیم به این مطلب که بریتانیای کبیر چگونه توانست روسیه تزاری را برای اتحاد مثلث جلب کند؟ البته قرار بود این مطلب مخفی بماند. «ولی هیچ چیز آنقدر نازک بافته نمی‌شود که برای همیشه مخفی بماند و روزی هویدا خواهد شد.»

آنگاه که قصر زمستانی در پتروگراد سقوط کرد، این قراردادهای بسیار حساس مخفی که در سال‌های ۱۹۱۵ با دولت‌های مختلف همپیمان دولت تزاری بسته شده بود به دست بلشویک‌ها افتاد. این قراردادها تصویر کاملاً متفاوتی را از خصلت و انگیزه دشمن المان در این جنگ ارائه می‌دادند. روز ۱۲ مارچ ۱۹۱۵ بریتانیا رسماً طی این قرارداد پذیرفته بود که پس از پایان جنگ با امپراتوری عثمانی، روسیه داردانل و قسطنطنیه (استانبول امروز) را به خود الحاق کند. در قرارداد دیگری بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۷ به روسیه اجازه داد مناطق ساحلی بحیره سیاه در آناتولی را نیز به کشور خویش ملحق سازد.

### **بالتیک‌ها، کودتای کاپ و آنتانت**

در این رابطه مطلبی که کمتر شناخته شده، حضور نیروهای المان در کشورهای بالتیک است که خلع سلاح نشدند و زیر فرمان ستاد کل نیروهای فرانسه و انگلیس به جنگ خود ادامه دادند ولی این بار علیه بلشویک‌ها در استونی، لتونی و لیتوانی. سربازان المانی که علیه سرکوب خشن مردم کشورهای بالتیک قیام کردند و شوراها را سرکوب کردند، از ارتش اخراج شدند و جای آن‌ها به وسیله سربازان بیکار از المان که در اثر جنگ متحمل فشار روحی شدید شده بودند و دیگر نمی‌توانستند به زندگی عادی خود بازگردند، پُر شد. این مزدوران زیر فرمان افسران انگلیس که در کشتی‌های جنگی در بحیره بالتیک مستقر بودند با خشونت بی‌ظییری به بدرفتاری و ترور مردم پرداختند. «گوستاو نوسکه» (سوسیال دمکرات المانی) نیز که در واقع وزیر جنگ وقت محسوب می‌شد، در محل پیشرفت‌های مزدوران در مبارزه علیه کمونیسم را بررسی می‌کرد.

### **قرارداد ورسای و پی‌آمدهای آن**

به دنبال قرارداد ورسای شهروندان المان و دولت آن‌ها نه تنها به طور وسیع سلب مالکیت شده و به خاطر بدهی‌های سنگین به بردگی کاملاً مخربی دچار شده بودند که اقتصاددان معتبری چون «جان ماینراد کینز» در کتاب مشهور خود آن‌را به شدت محکوم کرد. المان به تنهایی مسؤل آغاز جنگ جهانی اول شناخته شد و از نظر دیپلماسی منزوی و مطرود گردید. کشور روسیه شوروی نیز به خاطر مخالفتش با نظم اقتصادی سرمایه‌داری و به خاطر سلب مالکیت ثروت‌های خارجی مطرود گشت. لذا بعید به نظر نمی‌رسید که سیاست‌گذاران هر دو کشور منفور به شدت در مورد همکاری بین دو کشور روسیه و المان فکر می‌کردند و در این راه هر دو کاملاً عملگرا بودند. درست طیف سیاسی راست در المان در همکاری با بلشویک‌ها شانس واقعی می‌دید تا خارج از رژیم ورسای بازگشت مجدد المان را تحقق بخشد. هواداران همکاری بین المان و قدرت‌های غربی عمدتاً در بین لیبرال‌ها و سوسیال دمکرات‌ها بودند، در حالی‌که کمونیست‌ها طبیعتاً هوادار همکاری با اتحاد شوروی بودند.

با این حال امضای قرارداد «راپالو» روز ۱۶ اپریل ۱۹۲۲ بین المان و جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی در صحنه دیپلماتیک بین‌المللی مانند بمب ترکیب. خشم و عصبانیت فرانسوی‌ها و انگلیس‌ها خیلی شدید بود، زیرا در واقع آن‌ها قصد داشتند با شوروی‌ها که توانسته بودند در قلمرو حاکمیت سابق تزار خود را به عنوان «فاکتور نظم» تحمیل کنند،

قرارداد ببندند. منابع مواد خام این سرزمین گسترده باعث می‌شد که هر نوع شک و تردیدی علیه دشمن طبقاتی کمونیستی زیاد بزرگ به نظر نرسد.

قرارداد «راپالو» در المان عمدتاً مثبت ارزیابی شد. به ویژه تجار و بازرگانان المانی برای امضای قرارداد به «راتائو» فشار می‌آوردند، زیرا بازارهای غرب برای آنان تقریباً مسدود شده بود. علاوه بر آن، آن‌ها تصور می‌کردند که لنین با اعلام سیاست اقتصادی نوین (نپ) با حرارت به سوی اقتصاد بازار لیبرال باز خواهد گشت، که همان‌طور که می‌دانیم تحقق نیافت. تنها یک سیاست‌مدار علیه قرارداد راپالو کف بر لب می‌آورد: نام او آدولف هیتلر از ایالت بایرن بود.

### **دستور کار هیتلر: به عنوان پیمانکار فرعی انگلیس، پیش به سوی تسخیر اورآسیا**

اکنون باید به نازی‌ها و رئیس بحث‌آفرین آن آدولف هیتلر بپردازیم و آن‌هم با این سؤال عجیب که هیتلر چه ربطی به مک‌کیندر داشت؟ در مورد صعود غیرمترقبه و سریع این سرباز ساده که تا آن لحظه ناشناس بود و به یک نماد توده‌ئی تبدیل شد، سخن زیاد رفته است. او پس از جنگ از طرف «رایشز وهر» (ارتش المان) به بخش تبلیغات منتقل شد. از اندرونی یک حزب کوچک DAP (حزب کارگر المان) حزب توده ئی NSDAP پدید آمد. در نوامبر ۱۹۲۳ کوشش او در اقتباس از کودتای موسولینی که یک سال پیش از آن صورت گرفته بود برای اجرای کودتائی در المان در مقابل سالن «فلدهرن» در مونیخ زیر رگبار گلوله نیروهای انتظامی با شکست روبه‌رو شد.

هیتلر در زندان لوکس «لاندزبرگ» بازگشت خود را به صحنه سیاسی با نوشتن کتاب نبرد من آماده کرد. او در مورد مسایل فراوانی، مثلاً مواضعش در رابطه با مسأله نژادی و یا به نژادی مشخصات و نمای خویش را دقیق‌تر کرد و با رادیکالیزه کردن مواضع خود در مورد مسأله یهودیان و جوسازی علیه آنان پی‌آمدهای سنگینی را سبب شد. البته همه این‌ها که تا حدی در لفافه بیان شده بود، برای همگان آشناست، ولی آنچه که در انظار عمومی زیاد شناخته نشده مواضع اعلام شده ژئوپلیتیک اوست.

آری هیتلر یک دستور کار ژئوپلیتیک روشن داشت که به نظر من مهمترین بخش کتاب دست‌وپاگیر اوست.

هیتلر در ابتدای کتاب علل شکست المان در جنگ جهانی اول را مورد تحلیل قرار می‌دهد. به نظر او به جای آن‌که پول زیادی صرف پرسنل و نیروی بحری تجارتی و نظامی قیصری شود، بهتر بود نیروهای ارتش منسجم‌تر و متحدتر می‌شد. اگر انگلیس به پیمان با المان می‌پیوست، نتیجه جنگ بسیار مطلوب از آب درمی‌آمد:

«اذعان می‌کنم که در دوران قبل از جنگ صحیح می‌دانستم که المان با چشم‌پوشی از سیاست‌های بی‌معنای استعماری و با چشم‌پوشی از نیروی بحری تجارتی و جنگی همراه انگلیس علیه روسیه اقدام می‌کرد و از سیاست‌های ضعیف جهانی به سیاست مصمم اروپائی برای کسب زمین در قاره اقدام می‌نمود.»

از این اگر و مگرها گذشته انگلیس اکنون تصمیم خود را به نفع اتحاد با روسیه گرفته بود. هیتلر درست این را جرمی ملامت‌آمیز می‌دانست که اساساً المان جرأت کرده بود در رابطه با مراکز حیاتی منافع بریتانیای کبیر در مقابل این کشور بایستد و از این طریق این کشور را به دامان روسیه سوق دهد. ولی اکنون رایش المان در حال جبران عقب‌افتادگی در صنعت بود و مانند کلیه کشورهای در حال رشد اجباراً با انگلستان درگیر می‌شد. ولی این تنها راه برای خروج از وضعیت تجارتی نامطلوب و وابستگی به ملل پیش‌تر پیشرفته بود. و هیتلر درست خواهان این راه نبود. آرزوی او این بود که المان یک کشور کشاورزی باشد و برای این کار لازم بود فضاء در شرق، یعنی به طور مشخص سرزمین روسیه از خلق‌های اسلاو «کم‌ارزش» تصفیه شده و سپس در اختیار نژاد شمالی (نوردیک) قرار گیرد، یعنی

درست همان سیاست ستراتیژیک که کوچندگان اروپائی در شمال امریکا و یا فرقه توتونیک در شمال شرقی اروپا به کار گرفتند: سرخپوستان و همین‌طور پروس‌ها را نابود کرده و خود جایگزین آنان شدند و در این هنگام فضای تسخیر شده در شرق با نژاد خالص آریائی که دولت تعیین خواهد کرد، دوباره پر شود و پس از چندین نسل باید آریائی‌های ناب مجدداً به مرکز و قلب المان رجعت داده شوند تا ماده و ذات مردم را خالص‌تر کنند.

### طرح ویلسون برای تکه‌تکه کردن اروپا

وضعیت پس از پایان جنگ اول جهانی در شرق المان چگونه بود؟

در شرق باید نقشه‌های جغرافیایی از نو کشیده می‌شد، زیرا رئیس‌جمهور امریکا «وودرو ویلسون» در طرح ۱۴ ماده‌ای مشهور خود برای نظم پس از جنگ، در ضمن حق تعیین سرنوشت برای خلق‌های اروپا را نیز منظور کرده بود. از درون باقیمانده‌های اتریش و هنگری و روسیه و امپراتوری عثمانی قرار شد که خلق‌های متعددی ارگان‌های مستقل دولتی خود را برقرار سازند. همه دولت‌های مستقل و حاکم. ولی اشتباه در این ساختار که به ظاهر بسیار مطلوب به نظر می‌رسید، این بود که اغلب باید ملت فقط از یک ملیت تشکیل می‌شد ولی به خاطر داریم که مدت‌ها اروپای مرکزی و شرقی لحاف قورمه‌ئی از ملیت‌های مختلف بود که در صلح و صفا در کنار یک دیگر زندگی و کار می‌کردند. ولی اکنون تنها تصور این‌که در هنگری تنها نژاد مجار و در پولند تنها نژاد پولندی باید زندگی کند نطفه ناآرامی‌ها و جنگ‌های آینده را بین ملت‌هایی که تازه تشکیل شده بود، در خود داشت و به روایتی پاکسازی‌های نژادی از پیش برنامه‌ریزی شده بود.

و همان شد که گمان می‌رفت. هنوز چندی از تأسیس کشورهای چوون هنگری، پولند، چکسلواکی و یالیتوانی، لتونی و استونی نگذشته بود که درگیری و مناقشه آغاز شد و جنگ جهانی ادامه یافت. دشمنی گذشته بین روسیه و پولند بالا گرفت. صلح در «سیلیزای فوقانی» به دلیل دشمنی بین پولند و یهودیان و المان‌ها از بین رفت. در مورد جنگ بی‌رحمانه در کشورهای بالتیک که قبلاً سخن گفته شد و نویسندگان کتاب بازرگانان مرگ به این نتیجه رسیدند:

«اگر قرار بود عمداً کوششی صورت گیرد تا کاسبان و سوداگران فروش اسلحه دوران شکوفائی را تجربه کنند، کاری بهتر از این ممکن نبود.»

البته این نیروها هیچ‌نوع کمکی از طرف مردم کشور دریافت نمی‌کردند و غیر از این هم نمی‌توان توضیح داد که چرا آن‌ها نتوانستند در مقابل بلشویک‌ها که از تجهیزات خوبی برخوردار نبودند، پیروز شوند.

شوروی‌ها ذره ذره سرزمین قدیمی تزاری را تسخیر کردند تا سرانجام قدرت‌های غربی دریافتند که با «فاکتور نظم» ژئوپلیتیک نوین یعنی اتحاد شوروی باید همکاری کنند. اتریش و هنگری مانند امپراتوری عثمانی به کشورهای کوچک و ناتوان تقسیم شد ولی بلشویک‌ها توانستند از تکه‌تکه شدن سرزمین خود جلوگیری کنند.

ولی بلشویک‌ها اکنون ورشکسته شده بودند و سرزمین آنان ویران شده بود. از طرف دیگر کنسرن‌ها و بانک‌ها به ویژه در ایالات متحده امریکا و انگلستان علاقه مند بودند که در اتحاد شوروی سرمایه‌گذاری کنند و منابع زیرزمینی آن را استخراج کنند. رهبر انقلاب لنین با اعلام سیاست اقتصادی نوین در ماه دسمبر دست خود را به سوی آنان دراز کرد. در تأثیر بزرگ مسکو لنین فرمول مشهور خود را اعلام کرد: «کمونیسم مترادف است با قدرت شوروی به اضافه برق‌رسانی تمام کشور.» بزودی کنسرن‌های الکتریسته از تمام دنیا به سوی قلمرو شیطانی قلمداد شده شوروی برای سرمایه‌گذاری روان شدند. سرمایه‌گذاران خارجی با شرایط مناسب و استثنائی مجاز شدند از مواد خام این کشور

کمونستی استفاده کرده و آن را به خارج صادر کنند. مثلاً بازرگان و بانکدار پر قدرت وال استریت، «آورل هاریمین» از گرجستان منگنز وارد می‌کرد.

بدون شک استخراج نفت در اتحاد شوروی یک موضوع بسیار مهم است. قبل از جنگ گروه سویدنی نوبل از حوزه‌های نفتی در آذربایجان با سود فراوان نفت استخراج می‌کرد. رقیبای نوبل با حسرت و حسد به این معاملات می‌نگریستند. پس از انقلاب برادران نوبل از گردونه خارج شدند و مسابقه برای به دست آوردن امتیاز استخراج نفت از حوزه‌های نفتی آذربایجان ولی همین‌طور از جزیره دورافتاده ساخالین از نو آغاز شد.

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/ChangAndaziBeEuroAsia.pdf>